

ناظم الاطباء کرمانی

بیدارکننده ایرانیان ، مهین مؤلف فارسی زبانان ، دانشمند مفخم آقا میرزا علی اکبر خان (ناظم الاطباء) کرمانی از اولین اشخاصی است که در تأسیس مدارس و مکاتب جدیده سعی بلیغ فرموده ، شاگردانش در اطراف و بلدان ایران هر یک شمع روشن و چراغی با فروغ است . مؤلفاتش عموم دانایان را مفید و در کار است . شرح زندگانی حضرتش از این قرار است :

میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء خلف مرحوم آقامیرزا حسن طبیب کرمانی است ، در عنفوان شباب در کرمان تحصیلات خود را به آخر رسانیده قدری از علمیات و عملیات طب را در نزد پدر خود و سایر اطبا فرا گرفته .

در اواخر سال ۱۲۸۲ بر حسب امر مرحوم محمداسمعیل خان و کبیرالملک اول که در آن زمان حاکم کرمان بود از کرمان به طرف طهران مهاجرت نمود و در مدرسه دارالفنون مشغول تحصیل علوم جدیده گشته و پس از یک سال تحصیل وزیر علوم شاگردان مرتبه دوم طب را به معلمی ایشان سپرده و در اطاق اول طب هم معاون معلم شده و علم تشریح را به آنان آموخته و در اوایل سال ۱۲۸۴ از جانب مرحوم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم مشغول طبابت فوج مهندس شده و در سال ۱۲۸۸ که قحط و غلا همه ایران را فرا گرفته بود در مریضخانه فقراء چهار ماه مشغول خدمت بود و در سال ۱۲۸۹ اجازه فارغ التحصیلی از وزارت علوم صادر کرده و در سال ۱۲۹۰ به ریاست مریضخانه دولتی و خطاب حکیم باشی از طرف دولت مفتخر گردیده و در تأسیس آن مریضخانه به سبک بیمارستانهای فرنگ کوشیده و آن را مرتب نموده و در سال ۱۲۹۸ به منصب سرهنگی و نشان و حمایل آن با خطاب خانگی مفتخر آمده و در سال ۱۲۹۸ پس از مرحوم اعتضادالسلطنه و تفویض وزارت علوم به علیقلی خان مخبرالدوله از ریاست مریضخانه

دولتی استعفا خواسته و بامرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم به خراسان رفته و پس از تشریف به آستان مبارکه رضوی دارالشفای آن استان مقدس را برحسب امر سپهسالار که جز اسم چیزی از آن باقی نمانده بود تأسیس و مرمت نموده و آن رامانند مریضخانه‌های دول متمدنه در تحت نظام و ترتیب آورده و در این سفر از جانب اولیای دولت قاهره به منصب و نشان و حمایل سرتیپی مفتخر آمده و پس از فوت مرحوم سپهسالار به طهران آمده چند سالی مشغول خدمات عامه و اشاعه معارف بوده و در سال ۱۳۰۳ بر حسب امر شاهزاده ظل‌السلطان به اصفهان رفته و در آن شهر مینو نشان دو سال توقف کرده سپس به طهران مراجعت نموده و اوقات خود را به تدریس و تألیف کتب و ترجمه از زبان فرانسه و طبابت عامه می‌گذرانیده تا در سال ۱۳۱۰ در خدمات ناصرالدین شاه منسلک گشته و در سفر و حضر علاوه بر خدمت و پرستاری شخص پادشاه آئی نیاسوده و از خدمت به نوع دمی فراغت نداشته و از جانب آن پادشاه مورد عواطف ملوکانه بوده و در آن مدت به خطاب جنایی و جبهه ترمه و شمشیر مرصع و عصای مرصع و تمثال همایونی سرافراز گردیده و پس از قتل ناصرالدین شاه به تیر اولین فدائی ایران مرحوم میرزا رضا، منصب طبابت مخصوصه اعلیحضرت مرحوم مظفرالدین شاه به ایشان تفویض گردید. سفر او حضراً در خدمت آن پادشاه ذیجاء به سمری برد و در سال ۱۳۱۹ به نشان و حمایل درجه اول خارجه مفتخر گشته و در سال ۱۳۲۲ به نشان مرصع از درجه اول نیز نایل آمده از کارهای محیرالعقول ناظم‌الاطباء آنکه در زمانی که مرحوم مظفرالدین شاه دستخط مشروطیت ایران را صادر فرمود لیکن هنوز امر مشروطیت ناتمام بود و شاید به اندک سستی از بین رفته بود که طبیب مخصوص سهواً و یا کس دیگر عمداً دواى عوضی به مظفرالدین شاه داده و آن مرحوم را گمان این بود که او را مسموم نموده اند. نزدیک بود خیالات مالخولیائی به سر آن مرحوم افتد که فوراً ناظم‌الاطباء رسیده اطباء حضور را مات و متحیر و شاه را مبهوت و مرعوب دیده بقیه دوا را که در فنجان نگاه داشته بودند و اگر طبیب آلمانی دیده بود علناً می‌گفت این دوا سم است یا مضر. ناظم‌الاطباء ملتفت شده که هم بعضی در خطر است و هم خیالات موهوم شاه را تلف می‌کند، فوراً بقیه دوا را لاجرعه به سر کشیده و ته فنجان را با آب خالص شسته و نیز آشامیده و گفت نقلی ندارد دوا مضر نیست.

بعد از آن به معالجه شاه و خود پرداخته تا چندی دیگر شاه را نگاه داشت تا امر مشروطیت مستحکم گردید.

عجب در این است که ناظم‌الاطباء با اینکه چندین دفعه خطاهای اطباء را ملتفت شده و جبران هم نمود لکن الی‌کنون قنوت کرده به احدی این راز را نگفت و راضی نشد که طبیب نادان از نان خوردن باز ماند. دیگر آنکه پیوسته در خلوت مضار استبداد و منافع مشروطیت را به مرحوم مظفرالدین شاه می‌رسانید. مجملات ناظم‌الاطباء در تمام

عمر خود از تربیت محصلین طب و خدمت به نوع کوتاهی نکرد چنانکه اکنون زیاده از صد نفر شاگردان ایشان در شهرهای ایران پراکنده و مشغول طبابت می‌باشند و علاوه بر خدمات مذکوره بر حسب امر مرحوم میرزا علی‌خان امین‌الدوله صدراعظم در انجمن معارف داخل شده و از اندام آن مجلس محترم به شمار آمده و در خدمت به معارف از هیچ‌گونه مشقت کوتاهی نفرموده و در تأسیس مدارس رنج‌ها برده ویژه در تأسیس مدرسه شرف و تربیت کودکان بی‌بضاعت از بذل مال و جان دریغ و مضایقه نکرد.

اگر ساعات شبانه روزی ناظم‌الاطباء را تقسیم بر عیادت مرضی و حق‌الزحمه‌ای که به ایشان می‌دادند بکنیم هر ساعتی پنج تومان پول ایران می‌شود با وجود این دخل لااقل دیده شده که در بیست و چهار ساعت شبانه روزی ۱۶ ساعت اوقات خود را مصروف مدارس و انجمن معارف می‌نمود یعنی حضور در مدرسه و رسیدگی به اطفال یتیم و امور انجمن معارف را مقدم می‌داشت بر حضور مجالس پادشاه و ابناء آن.

و نیز دیده شد که از صد تومان حق‌الزحمه و حق‌القدم عیادت مریض گذشت برای رفتن به مدرسه شرف و رسیدگی کردن به اطفال یتیم.

مجملاً مبلغی هنگفت از کیسه فتوت خرج ایثار و اطفال فقراء نمود و عزمی راسخ بر ترویج معارف و ترقی ابناء وطن داشت که اگر امین‌السلطان عدو ایرانی و ایران در مقابل نبود امروز در ایران دشمنی برای علم و عالم دیده نمی‌شد.

بالجمله در اشاعه معارف آنچه ممکن بود و در قوه داشت به فعل آورد و کوتاهی نکرد و علوم چندی از زبان فرانسه به زبان فارسی ترجمه نمود و منتشر ساخت از قبیل علم فیزیک و شیمی و تشریح و پاتولوژی و جراحی و کحالی و روادی علاوه بر اینها کتب چند از تصنیفات و تألیفات ایشان امروز در بین مردم طبع و منتشر است از قبیل کتاب زبان آموز فارسی که در حقیقت ایشان اول کسی می‌باشند که این باب را مفتوح کرده و زبان فارسی را احیاء نموده.

و نیز از تألیفات ایشان است رساله تعلیمات ابتدائی که برای کودکان نوآموز دبستانها نوشته است و تا کنون چندین دفعه به طبع رسیده است.

و نیز از تألیفات آن یگانه هنرمند است کتاب پزشکی نامه در علم تراپوتیک و علم مایرمدیکال که آن هم به طبع رسیده و اطباء را لازم و واجب است.

و از کارهای بزرگ و تألیفات سترک آن دانشمند است که اکنون قریب ده سال است که در تدوین و ترتیب لغات فارسی مشغول و اکثر اوقات خود را مصروف این خدمت نموده است که در واقع می‌توان گفت مجلس آکادمی صحیح، خانه ناظم‌الاطباء است و تمام لغات فارسی و غیر فارسی را که امروز بین ایرانیان مستعمل است به ترتیب حروف تهجی مرتب و جمع و در چهار جلد مندرج کرده که هر مجلد زیاده از هشتاد هزار بیت کتابت

دارد. سه مجلد آن تمام و مجلد چهارم نزدیک به اتمام است .
و این خدمت را دانشمندان و عقلا بزرگترین خدمات به معارف ایران بلکه به معارف
اسلامیه می‌دانند و با اینکه نهایت سعی و کوشش را در اختصار و ایجاز آن کتاب فرموده
باز متجاوز از سیصد هزار بیت کتابت دارد که اگر بعضی الفاظ و عبارات را به رمز ننوشته
بودند هر آینه از یک کرور بیت متجاوز شده بود^۱ ما برای وضوح این ادعاء چند سطر
و چند لغت از آن کتاب شریف را در این مقام نقل می‌کنیم . می‌نویسد :

قائم - مأخوذ از تازی ایستاده و افزاشته و برپا داشته و عمود و استوار و ثابت و
برقرار و پایدار و باقی و دایم و جاویدان و واقف و سخت و پنهان الی آخره .
اتومسفر - مأخوذ از یونانی مرکب از دو کلمه یکی (آتمس) یعنی بخار، دیگری
(ایفر) یعنی کوه و عبارت است از طبقه بخاری شکلی محیط بر کره زمین و مرکب از دو
سیاله مرتجله یکی هوای خالص که بخار اکسیژن و دیگری بخار ازت. و هر قدر از سطح
زمین بالا رویم و دور شویم وزن مخصوص اتومسفر کمتر می‌گردد زیرا طبقات پست از
طبقات فوق خود منضبط و متراکم می‌شود از هر طبقه از هوا که بالاتر بود کمتر فشرده
شده و متراکم گشته و یا بالملازمه سبک‌تر خواهد بود و وزن مخصوص کمتر و در باب
ارتفاع اتومسفر عقاید حکماء مختلف است . (لاهیر) از روی انعکاس اشعه آفتاب ارتفاع
اتومسفر را (۶۰۰۰۰) متر می‌داند و (لاپلاس) که از دانشمندان معروف است اتومسفر
را شبیه به کره تصور کرده که نسبت به شبه کره زمین تسطحش بیشتر است و نسبت دو
محورش مثل نسبت دو به سه می‌باشد .

و اتومسفر وزین و قابل سنجیدن است ، زیرا که هم هوا و هم سایر هوای مادی
شکل که با آن مختلطند تماماً صاحب وزن می‌باشند ، و وزن آن را به این نسبت می‌توان
بیان کرد. وزن یک ستون از این سیاله برابر است با وزن یک ستون هفتاد و شش سانتی متر
زیبیک ، یا یک ستون ده متر و نود و هفت سانتی متر آب ، در صورتی که درجه حرارت را
دوازده و قطر هر ستون را متساوی قرار دهیم الی آخره . بعضی از رموز آن کتاب شریف
را هم نقل کنیم که کاشف از اسلوب آن خواهد بود .

بعضی رموز کتاب :

(*) علامت (ا) علامت اسم (ا-) علامت اسم و صفت (ج) علامت جمع (جج) علامت
جمع الجمع (ج ۲) علامت حاصل مصدر (ص) علامت صفت (ر) به جای مرور نمائید (ک)
علامت کنایه (م) علامت مصدر (ف ل) علامت فعل لازم (ف م) علامت فعل متعدی (ا ف)
علامت اسم فاعل (ا م) علامت اسم مفعول .

از این علامات معلوم می‌شود که نهایت سعی را در ایجاز و اختصار آن کتاب شریف ملحوظ داشته اند با وجود این متجاوز از سیصد هزار بیت کتابت دارد و ما می‌ترسیم طبع این کتاب هم نصیب خارجه گردد و چه اگر دانشمندان خارجه که همواره هواخواه معارف و دوست علوم شرق می‌باشند مطلع بر این کتاب شریف گردند هر آینه مبادرت به طبع آن خواهند فرمود مؤلف محترم را هم مقصودی جز طبع و نشر این کتاب نخواهد بود چه می‌دانند که فایده این کتاب شامل عموم خواهد گردید.

مجملاً ناظم الاطباء در ۱۷ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۳ در شهر کرمان که آن را کواشیر نام است متولد شده و پنجاه سال فواید عمرش را صرف ابناء وطن خود کرد. ایشان را پنج پسر و دو دختر یادگار است که بهترین و بزرگترین اولادش میرزا علی اصغر خان مؤدب الدوله است که نگارنده ندید پدر و پسری را که متناسب هم باشند جز این پدر و پسر را که در واقع مؤدب الدوله پسر جسمانی و روحانی ناظم الاطباء است که در مریشخانه‌های خارجه به مرتبه اسیستانی نائل آمده و صاحب دیپلم‌های متعدده است که ما در موقع خود شرح حال ایشان را نیز درج و گوشزد خوانندگان تاریخ می‌داریم.

صفحة خالی

یادداشت جلد اول

در ایران همیشه معمول و مرسوم بوده که ارباب حل و عقد و صاحبان مسند نسبت به سدر اعظم و شخص اول مملکت دو قسمت می شدند (فرقه له و فرقه علیه) : جمعی با او دوست و باب مراد را مفتوح برای پیشرفت مقاصد شخصی هم خود را صرف تملق گفتن از شخص سدارت می نمودند. برخی دیگر از این مجاز گوئی و تمجیدات بی موقع فارغ بوده، تملق بی جا از سدارت نمی گفتند، بلکه معایب و مفاسد کار او را هم در مواقع مقتضیه اظهار می داشتند. هنگامی که نوبت سدارت به میرزا علی اسفندیار رسید این مسئله را ملتفت شده خواست تا محبوب القلوب عامه گردد و جذب و جلب نفوس همه را به طرف خود نماید. با همه کس به طور تدلیس اظهار دوستی و هم مشرب می کرد. در نزد متصوفه اظهار درویشی می نمود، با طبیبی دهری بود، با علماء تدلیس می کرد و حسن عتیدت به خرج می داد. متعلقین را هم اطراف خود داشت، لقمه نانی هم نزد آنها می انداخت، تا آن که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه از سدارت مستعفی و در بلده قم مقیم گردید.

صدارت ایران چندی در بالای سر فرمانفرما و مخبرالدوله و امین الدوله در گردش بود. لیکن شاهزاده فرمانفرما که قابلیت این شغل را داشت به عشق سهسالاری و اسباب دیگر که بعد از این خواهد آمد آن را از خود دور کرد. مخبرالدوله از عهده این منصب بزرگ و شغل سترک بر نیامده، امین الدوله هم خواست مقاصد خود را یکباره به ظهور رساند که صداها بلند شد. به مظفرالدین شاه عرضه داشتند که امین الدوله طالب و مایل به جمهوریت است. بالاخره امین الدوله از سدارت ایران معزول و دیگر باره امین السلطان از قم احضار

و بر مسند سدارتش بر قرار کردند. اگر چه شاهزاده فرمانفرما (۱) نهایت سعی را در خصوص امین‌السلطان کرده بود، اعمال و نیات او را مسجل کرد و غالب علما هم نوشتند جز مرحوم حاج شیخ‌هادی و آقای طباطبائی دیگر همگی رقم صفر او را کشیدند؛ لکن آقای طباطبائی فرمود من چون با امین‌الدوله دوستم و امین‌السلطان دشمن، لذا چیزی در این باب نمی‌نویسم و آنکهی تاجناب میرزای آشتیانی چیزی مرقوم نفرمایند من نخواهم نوشت. شاهزاده فرمانفرما نوشته جناب میرزا را هم صادر کرد و با مبلغ ششصد تومان به روایتی با هزار و ششصد تومان مجدداً وارد بر آقای طباطبائی شده، حضرتش بکلی از نوشتن امتناع فرموده و پول را هم رد نمود. از جنابش شنیدم که شاهزاده فرمانفرما گفته بود حالا که نمی‌نویسید نتویسید دیگر پول را چرا رد می‌فرمائید جواب داد که این پول سحت و نجس است، این جور پول را نمی‌خواهم. عجب این است که با این که آقای طباطبائی این همراهی را از امین‌السلطان کرد و محمدحسین بیگ آدم او را که از طرف امین‌الملک برادر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان کاغذی برده بود دم اندرون مظفرالدین‌شاه داده بود که اگر امین‌الدوله را عزل نکنی تو را می‌کشیم و او را شناخته بودند پناه به هر کس برده بود او را پناه ندادند تا این که آمد به خانه آقای طباطبائی پناه آورد آن جناب او را پناه داد و با این که مظفرالدین‌شاه دستخط سخت صادر کرده بود او را نفی کنند از او نگهداری کرد و تا آمدن امین‌السلطان از قم او را داشت و او را با خود برد به امین‌السلطان سپرد و فرمود اگر این شخص گیر افتاده بود خانواده تو و برادرت را تمام می‌کردند. امین‌السلطان نه از آقای طباطبائی همراهی کرد و نه از آن بیچاره محمدحسین بیگ بلی فقط ماهی ده تومان موجب به محمدحسین بیگ می‌داد و او را از خود مطرود نمود (من اعان ظالم اسلطة الله علیه).

یکی از موثقین گوید که شبی از شبها در نیاوران در چادر شاهزاده موثق‌الدوله خوابیده بودم که شاهزاده فرمانفرما با يك نفر نوکر وارد چادر شد. آدمش بقچه‌ای بر دوش داشت زمین گذارده و در آن بقچه ده هزار تومان اسکناس و پول و طلا بود که برای موثق‌الدوله آورده بود که قول از او بگیرد در مسئله نفی امین‌السلطان و اجرای حکم علماء. لکن موثق‌الدوله پول را قبول نکرد و رد نمود ولی قول داد که اقدام بر ضد هم نکند و این مسئله هم محرمانه بماند. پس از آن که از او مأیوس شد و از آن که آن‌جا خوابیده

(۱) شاهزاده فرمانفرما در زمان مظفرالدین‌شاه در دو خط کار می‌کرده است یکی اعدام امین‌السلطان و دیگر انداختن مرحوم امین‌الدوله را. در اولی از آقای طباطبائی مأیوس شد و در دومی از موثق‌الدوله. پس نگارنده موثق‌الدوله را تقدیس می‌کند و شاهزاده فرمانفرما را در اقدام اولی تبریک می‌گویم چون در این‌جا گنجایش بیش از این نیست و در تاریخ هم خواهد آمد لذا مقدمه را ختم نمودم.

بود مطمئن گردید از چادر خارج شد .

سر خدا که عارف سالک به کس نکفت در حیرتم، که باده فروش از کجا شنید

کلماتبطنه نظیره الایام

اگر چه نگارنده را عقیده این است که شاهزاده فرمانفرما خوب اقدامی کرد و شاهزاده موثق الدوله بد کرد که همراهی از این عمل نیک نکرد، لیکن چون موثق الدوله در آن زمان امین و معتمد مظفرالدین شاه اگر این پول را قبول کرده بود هر آینه خیانتی بود که به آقای خود کرده بود و من نگارنده با این که موثق الدوله را کاملاً نمی شناسم و با او مجالست نکرده لکن او را از این جهت تبریک می گویم. راستی کارهای خوب از این شاهزاده شنیده ام که در تاریخ نوشته ام و خواهد آمد. باری زحمات و مقدمات شاهزاده فرمانفرما که اصلاح دربار را منتج بود، مثر و مفید نیفتاد، اگر چه بیفایده هم نبود. رونق نخستین را شکست و آن عظمت میرزا علی اصغر خان رخت بر بست و فی الجمله خرق موهومات شد، از آن جمله وهمی در دماغ ها بود که همواره کرورها و مبالغ بی شمار در خزانه موجود است و نقدی ناصرالدین شاه را هیچ پادشاهی ندارد. از خرد کردن فرمانفرما صندلی های طلا و اوانی ذهب و فضا را این پرده موهوم پاره و این سحر باطل و طلسم شکسته شد و دیگر کارها که در موقع خود خواهد آمد.

خلاصه امین السلطان باز برمسند صدارت ایران متمکن و این دفعه چون دربار ایران را به خود محتاج دید و دانست که از رجال درباری کسی نیست که بتواند تقلد امور جمهور را بنماید لذا مفرورانه با عامه علمای اعلام و رجال گرام و شاهزادگان عظام و اشراف و کسبه بنای بد سلوکی را گذارده اشخاصی هم که همیشه حاشیه نشین مجلس او بودند در خلوت و در جلوت خودشان را محرم می دانستند و امور میبشتان از عطایای او می گذشت دیدند در مزاج صدراعظم تغییر کلی پیدا شد، آن سبو بشکست و آن پیمانان ریخت، لذا در هر مجلس و محفلی بنای بد گوئی را گذاردند. در این اثناء اسباب مسافرت مظفرالدین شاه را به فرنگستان فراهم آورد و بهانه به دست رنود افتاد. به آقایان علماء اعلام رسانیدند که امین السلطان دولت را مقروض کرد و شاه را به فرنگ برد. از يك طرف متوالیاً نوشتجات برای علمای عتبات فرستادند، از يك سمت محرك علمای طهران شدند. بالاخره ورقه تکفیر امین السلطان در اسلامبول عکس انداخته به اطراف فرستاده شد. اگر چه بعضی غلطها در آن ورقه امر را بر فضلا مشتبه کرد لکن توهین بزرگی و لطمه سخنی بر امین السلطان وارد آمد.

در طهران آقاسید علی اکبر مجتهد تفرشی و آقای طباطبائی و امام جمعه و آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی و چند نفر دیگر از علماء و عده ای از رجال دولت مجلسی تشکیل داده همگی متحد و متفق شدند و بر طبق اتحاد خود لایحه ای نوشتند و قسم یاد کردند که هر

کدامی در عزل امین السلطان به قدر میسر اقدام کنند و او را از صدر به ذیل آوردند. بعد از مراجعت امین السلطان از فرنگستان اقبال الدوله کاشانی که قبل از وقت عکسی از روی آن ورقه برداشته بود و آن عکس را به امین السلطان ارائه داد در نزد آقایان متمدن شده که کیف نوشتجات خود را در راه حضرت عبدالعظیم (ع) مفقود کرده شخصی آن را یافته پس از چند روزی به من رد کرد و در این چند روز عکس آن ورقه را برداشته‌اند. خلاصه امین السلطان فوراً پانصد تومان برای آقا سیدعلی اکبر تفرشی فرستاد و او را با خود دوست و همراه نمود ، عیانه سائرین هم نفاق انداخت ، رجال دربار هم که با آقایان همراه بودند هر يك را به طرفی تبعید و نفی کرد . بیچاره حکیم‌الملک را که طبیب و ندیم و وزیر دربار و جمله‌الملک بود به حکومت رشت مجبور نمود . پس از ورود به رشت چیزی نگذشت که غفلة به مرك مفاجاة و یا اثر سم از دنیا درگذشت . یکی از نوکرهای خاص او و یکی از دوستان او که لقب مستشاری داشت نیز در همان ایام مردن حکیم‌الملک به همان عرض و همان علائم و آثار از دنیا درگذشتند . از این رو می‌توان گفت حکیم‌الملک مسموم گردید . این شد که متحدین و متفقین از ترس یا با امین السلطان دوست و همراه شدند و یا از خوف، اظهار مخالفت نمی‌کردند فقط آقای طباطبائی پادار و بر عهد خویش استوار ماند .

گر سرم می‌رود از عهد تو سر باز نپیچم تا بگویند پس از سن، که به سر برد وفارا جناب معظم در هر مجلس و محفل علناً از امین السلطان بدگوئی می‌فرمود تا این که شیخ فضل‌الله نوری از سفر مکه معظمه معاودت به طهران نمود. چون در این سفر مکه تغییر مسلک داده و به طریق اعیانیت سلوک کرده بود با قرض‌گزافی وارد شده مبلغ دوازده هزار تومان برای اداء دیونش از امین السلطان درخواست نمود . او هم از دادن این مبلغ امتناع نمود . پیغام داد که ادای این مبلغ این ایام در قوه من نیست در مجلس خود هم گفت به يك نفر آخوند مازندرانی دوازده هزار تومان دادن از طریق اقتصاد خارج است. حاج شیخ فضل‌الله که این سلوک صدراعظم را با خود تازه دید دانست که امین السلطان تغییر مسلک و عادت داده‌است و ملاحظه پیش را ندارد ، لذا با آقای طباطبائی متحد گشت و مجالسی تشکیل داد هر هفته در يك شب در خانه یکی از آقایان اجتماعی داشتند . شاهزاده عین‌الدوله حاکم طهران و اقبال‌الدوله و سلطان‌علی‌خان وزیرافخم و چند نفر دیگر هم از رجال دولت را با خود همراه نمودند . باز نوشتجات به علماء عتبات و سایر بلاد ایران نوشتند و به توسط رسائل مدد خواستند . نگذشت مدتی که از عتبات و سایر بلدان عراق و لوایح متوالیه به مظفرالدین شاه رسید ، که میرزا علی‌اصغر خان امین السلطان خائن دولت و دشمن ملت است . امین السلطان يك دفعه ملتفت شد که عنقریب رشتۀ کارش از هم گسیخته و شیرازه زندگانش قطع خواهد شد لذا به حکام ولایات و

دوستانش که در شهرهای ایران بودند اشاره کرد که از آقایان و علمای حوزه حکومت خود رضایت‌نامه گرفته و بفرستند. حاکم فارس از جناب آقامیرزا ابراهیم مجتهد شیراز خواهش نمود که شرحی از رفتار حکومت و رضایت از صدراعظم و دیانت او و رضامندی اهالی فارس از او و اهتمام مشارالیه در انجام امور عامه و و و بنویسد. آقامیرزا ابراهیم جواب داد که علمای عتبات و طهران او را بد دانسته و بر علیه او اقدام کرده‌اند من چگونه برخلاف آنها چیزی بنویسم؟ بالاخره بین حاکم و علماء فارس برای این مسئله کدورت واقع شد. در اصفهان آقای نجفی همین جواب را به ظل‌السلطان داد و همان نتیجه را حاصل بخشید تا منجر شد به آمدن حاج آقانورالله برادر آقای نجفی به طهران. ورود حاج آقانورالله به طهران مستمسکی به دست آقایان آمد و اجتماعاتشان علنی شد. حکومت تبریز هم همین جواب را از علمای تبریز شنید و نتیجه‌ای جز کدورت نبخشید چندی نگذشت که عموم علمای ایران سرأ و چهارأ با امین‌السلطان عداوت ورزیده دشمنی خود را اعلام دادند. رفته‌رفته عرایض را به شاه رسانیدند، اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در این خصوص با رجال دربار خود مشاورت نمود و فرمود من از عزل امین‌السلطان امتناعی ندارم جز این که گمان می‌کنم این عزل باعث انقلاب و اختلال ادارات گردد. شاهزاده عین‌الدوله و برادرش سپهسالار قول و اطمینان و برطبقش نوشته دادند که ادارات را به خوبی نگاه دارند.

بالاخره میرزا علی‌اصغر خان معزول و عین‌الدوله به وزارت عظمی منصوب و طولی نکشید که صدراعظم بلکه اتابک اعظم گردید (۱).

عین‌الدوله در ابتدای امر هواخواهان حریت را امیدواری داد. روزنامه حبل‌المتین را که تا آن زمان ورودش به خاک ایران ممنوع بود اجازه ورود داد. میرزا سید حسن برادر مؤیدالاسلام را که در محبس مبارک‌آباد بود مرخص نمود. شیخ یحیی کاشانی که امروز نویسنده روزنامه مجلس است و آن روز به گناه مقالات روزنامه حبل‌المتین مأخوذ شده بود و در اردبیل محبوس بود از حبس خلاصی یافت لکن در همان اردبیل متوقف بود چه استطاعت آمدن به طهران در او نبود و گناهی جز بیداری ایرانیان و ترویج ازمعارف نداشت و ما حالات این اشخاص محترم را در اصل تاریخ مشروحاً درج نموده‌ایم.

باری عین‌الدوله صندوق مالیه را ترتیب داد و خرابی دربار را خواست اصلاح کند لکن جهالت و استبداد و تکبر این شاهزاده کار را خرابتر نمود. با حاج شیخ فضل‌الله متحد گردیده امورات شرعی و عرفی بلکه مملکتی را راجع به محکمه شیخ‌نوری کرد. تا آن که کار شیخ بالا گرفت و کارهای عمده را صورت و انجام می‌داد. حکومت بعض از ولایات عمده بر حسب مشورت و تصویب شیخ‌نوری معین و برقرار می‌شد مانند شوکت‌الملک

(۱) در ایران شغل صدراعظمی بهترین مشاغل و لقب اتابک اعظمی بالاترین القاب است

حاکم قایمات که شیخ نوری سی هزار تومان از او تعارف گرفت و از عین الدوله خواعی نمود که حکومت قایمات و ارثیه برادرش مرحوم شوکت‌الملک را به او واگذار و تفویض نماید. فوراً تمنای او به اجابت مقرون شد. شیخ نوری شوکت‌الملک جدید را به خانه خود دعوت نمود به بهانه آن که او را از عزای برادرش بیرون آورد او را با خود به حمام سرخانه برده او را سروکیشه کرده و حنائی به دستش مالید. او هم حواله سی هزار تومان در مسلخ حمام تقدیم شیخ نمود چه بابت فروش قایمات و چه بابت ارثیه برادرش و چه بابت حق‌الحکومه و به همین میزان تقدیمی هم برای عین‌الدوله گرفته شد اگرچه از پول حشمت‌الملک ناسخ به زودی صادر شد لکن عین‌الدوله پاسخ نداد.

اما آقای طباطبائی، مسلک خود را که همه وقت با صدور ایران داشت تجدید و تغییر ننمود و با عین‌الدوله هم مراوده نکرد و از کسی نزد او توسط و شفاعتی نمی‌کرد. آقای بهبهانی به واسطه دوستی با امین‌السلطان باطناً از صدارت عین‌الدوله راضی نبود ولی علانیه مخالفت هم نمی‌نمود تا این که در واقعه‌ای از وقایع بر حسب لزوم آقا سیدعلاء‌الدین اعتمادالاسلام داماد آقای بهبهانی رفت نزد عین‌الدوله و خواست که با او به طریق نجوی مذاکره نماید، عین‌الدوله گفت هر مطلبی که دارید آشکارا مذاکره کنید من با احدی به طریق نجوی صحبت نمی‌کنم. اعتمادالاسلام که این گونه سلوک را دید خدمت آقای بهبهانی شکایت برد و آنقدر گفت تا آقای بهبهانی جداً اظهار رنجش نمود.

در این اثناء هواخواهان امین‌السلطان که همه وقت در مقام مستمسکی بودند که اختلالی در مملکت اندازند به تحریک بعضی، احداث نفاقی کردند بین طلاب مدرسه صدر و طلاب مدرسه محمدیه (۱). طلاب مدرسه محمدیه واقع در بازار طهران مستظهر به آقا سیدعلی اکبر تفرشی و آقازاده ایشان بودند که آقازاده طالب بود مدرسه محمدیه را به اداره پدرش در آورد. طلاب مدرسه صدر معتمد به امام جمعه بودند چه امام جمعه رئیس آن مدرسه شیخ‌زین‌الدین را تسخیر کرده و در اداره خود آورده بود.

رفته رفته کار تشاجر و تنازع بالا گرفت، یک زد و خورد مختصری بین طلاب واقع شد. چون اول ریاست عین‌الدوله بود و مشاغل عمده در پیش داشت اعتنائی به این واقعه نکرد لکن مؤسسين فتنه ساکت نشده آتش فتنه را دامن می‌زدند. سادات قمی از یک طرف حمایت می‌کردند، امیرخان (۲) سردار و احتشام‌الدوله پسر حسام‌الملک هم از طرف مقابل تقویت

(۱) نزاع برای مدرسه محمدیه راجع به موقوفه آن بود چه مدرسه بدون موقوفه جز ریاست بر طلاب آن دیگر فایده ندارد.

(۲) مراد امیر اعظم است چون این جوانمرد راد با عقلا و اصلاح‌خواهان متحد بود از اول تا به آخر در خدمت به وطن و ملت و استقلال مملکت سعی و جاهد، لذا ما شرح زندگانی و عکس ایشان را در آخرین مقدمه درج خواهیم نمود که معلوم شود این رادمرد از اقران و امثال احتشام‌الدوله نیست.

می نمودند ، از طرف سالارالدوله و شاع السلطنه هم باطناً از آقایان همراهی می شد ، رکن الدوله هم برای آقایان محرك پولی می فرستاد ، هواخواهان امین السلطان هم که در کار بودند تا آن که طلاب مدرسه صدر به تحريك شيخ زين الدين زنجانی و امام جمعه منافسه ریختند به مدرسه آصفیه که واقعه در نزدیکی مدرسه صدر بود برای این که طلاب آن مدرسه را خارج کرده و آن مدرسه را به تصرف خود در آورند . طلاب مدرسه محمدیه به همراهی جناب معتمد الاسلام (۱) رشتی و عده ای از دوستان مشارالیه در مقام حمایت از طلاب مدرسه آصفیه برآمده و نزاع مفصلی احداث شد عده ای زخمی و جمعی سر و پای شکسته به زمین افتادند با این که سادات قمی به حمایت طلاب مدرسه صدر رسیدند عاقبت غلبه حزب جناب معتمد الاسلام را نصیب شده طلاب مدرسه صدر و سادات قمی به هزیمت رفتند آنچه از آنها در معرکه ماند همان افتاده ها و زخمی ها بود که قوه فرار در آنها نبود .

حکومت طهران در مقام گرفتاری طرفین برآمد ، جناب معتمد الاسلام با جمعی دیگر پناه به خانه آقای بهبهانی آورد . آقای بهبهانی از معتمد الاسلام نگهداری و سایرین را جواب داد . آقا شیخ علی اصغر سیستانی ، که از همه جا بیچاره ماند پناه به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) برد ولی بیچاره را در همانجا حبس کردند و خدام آستانه حضرتی هم به ملاحظه عین الدوله از او دستگیری نکردند .

باری طلاب مدرسه چون دیدند آقای بهبهانی از معتمد الاسلام همراهی فرمود لذا از آقا مکدر شده امام جمعه هم که مدتها در فکر بود انتقام پدرش را از آقای بهبهانی بگیرد ، چنانچه در تاریخ مذکور است محرك طلاب شده که اگر آقای بهبهانی را بزید شاهزاده عین الدوله درباره شما لطف خواهد فرمود و هر يك از شما صاحب صدالی دوست تومان مستمری خواهید شد .

این بود که در یکی از لیالی که آقای بهبهانی از خانه شیخ فضل الله مراجعت می نمود جوانان طلاب از مدرسه بیرون ریخته و دم بازار محاذی مدرسه دارالشفاء دست به چوب و قدار به طرف آقای بهبهانی حمله آوردند اگرچه به شخص آقا جسارتی نشد لیکن قاطر آقا دیوانه وار به حرکت درآمد و آقا را فوراً به خانه رسانید . فردای آن شب واقعه را به عین الدوله راپورت دادند با این که جسارتی بزرگ و خسارتی سترک وارد آمده بود عین الدوله به روی خود نیاورده به مسامحه و ملاحظه گذرانید ، تا اینکه از طرف آقای آقا سیدعلی اکبر تفرشی و بستگان آقا رسماً شکایت کردند و مجازات مقصرین را درخواست نمودند . عین الدوله پس از گرفتن عهد و نوشته که آقایان شفاعت و توسط نکنند حکم به

(۱) جناب معتمد الاسلام از مجاهدین و اشخاص با علم و ملت دوست و از اول تا به آخر در این مقصود مقدس ثابت و برقرار و شرح حالات و مقاصد ایشان در تاریخ خواهد آمد .

گرفتاری مقصرین داد چهارده نفر از طلاب را مأخوذ داشتند که اسامی ایشان از قرار ذیل است :

اسامی مأخوذین

آقا شیخ احمد خراسانی ، آقا شیخ علی اکبر اشتهاردی ، آقا شیخ بابا اشتهاردی ، آقا شیخ اسمعیل رشتی ، حاج میرزا آقا همدانی ، آقا شیخ عبدالحسین همدانی ، آقا شیخ جعفر تنکابنی ، آقا سید حسین قمی ، آقا فیدالله قمی ، آقا سید تقی قمی ، آقا شیخ علی خمایی رشتی ، آقا سید عزیز الله روضه خزان قمی ، آقا سید علی قمی برادر حاج آقا جعفر ، آقا شیخ ابوطالب قمی (۱).

حضرات مزبور را شب شنبه یازدهم ماه رجب ۱۳۲۱ گرفتار و در اداره نظمی در زیر زنجیر و کند مجبوس داشتند. روز سه شنبه ۱۴ رجب ۱۳۲۱ دو ساعت به غروب مانده حضرات را در گاری ریخته، پانصد سوار از سوارهای کشیک خانه با شمشیرهای برنده و تفنگهای زنده ، اطراف گاری را احاطه کرده با نهایت خفت و خواری در حالتی که تقریباً بیست هزار نفر تماشاچی اطراف خیابانها نظاره می کردند آنها را از خیابان جلیل آباد و خیابان ناصری از جلو عمارت بهارستان از دروازه خارج و در اردوی امیر بهادر که پشت دروازه طهران تشکیل یافته بود وارد نمودند. شب چهارشنبه پانزدهم، آنها را در آنجا نگاه داشتند چه امیر بهادر به سالار اعظم گفته بود که شب چهارشنبه وانگهی شب نیمه رجب میمون نیست که با سید طرف شوند و در میان این مقصرین بعضی از سادات می باشند .

(در این مقام رشته تاریخ را قطع نموده به جمله معترضه پس از آن شروع می کنیم به جائی که سخن را از آنجا قطع نموده). پس از آن که جناب آقا سید عبدالله بهبهانی ملتفت شد که راستی طلاب را نفی بلد کردند لذا در مقام شفاعت برآمده برای عین الدواه پیغام فرستاد که من از لطف حضرت والا متشکر شدم ولی خواهش دارم حضرات طلاب را مرخص فرمائید چه من آنها را معفو داشته و بیش از این راضی به سدمه آنها نمی باشم . عین الدوله جواب داد که من نه برای خاطر آقا این جماعت را تبعید کرده تا جنازش از من ممنون و متشکر باشد بلکه سیاست ملکی و نظم مملکتی مقتضی گردید که این جماعت را مأخوذ دارند بعد از این هم اگر طلاب خلافتی را مرتکب شوند گرفتار خواهند شد ؛ دیگر آن که حکومت از طرف جناب آقا منصوب نشده است که مطیع میل آقا باشد هر کس را بخواهند گرفتار و هر وقت خلاصی آنان را بخواهند، آزاد باشند. این پیغام هم بر کدورت باطنی آقا افزود .

باری در شب پنج شنبه ۱۶ دو رشته زنجیر آوردند با چهارده قاطر هفت نفر از طلاب را در يك زنجیر سوار هفت قاطر و هفت نفر دیگر را در يك زنجیر سوار هفت قاطر

(۱) مخفی نماند که عده مأخوذین سیزده نفر بود چون این عدد نحس بود لذا يك نفر هم از اشخاص بی گناه گرفته و به آنها ضمیمه کردند که عدد میمون باشد .

نمودند . چهل نفر از سوارهای کشیک‌خانه را مأمور کردند که حضرات را ببرند تا اردبیل چون حضرات را می‌بایست به دروازه قزوین برسانند که از آنجا به خط مستقیم و شارع عام می‌رسند .

دم دروازه بهجت‌آباد که رسیدند بیست نفر از سوارها برگشته رفتند نزد سالار که اگر این مقصرین مسلمان می‌باشند که با ما هم مذهب‌اند و نمی‌توان این طور سلوک کردن و اگر مسلمان نیستند که آنها را در همین جا بکشید که این طور بردن آنها تا در یک فرسخی تلف می‌شوند . سالار اعظم گفت شما مأمور دولت می‌باشید به مأموریت خود رفتار کنید هر جا که افتادند آنها را زیر خاک پنهان کنید .

بدین منوال آنها را بردند به مهرآباد یک فرسنگی طهران از آنجا حضرات را از بیراهه می‌بردند که موجب هیجان عامه نشود .

در هر منزلی که آنها را وارد می‌کردند با باخان قرجه‌داغی که رئیس سوارها بود کدخدای ده را احضار می‌کرد و می‌گفت این زنجیر دولت و این مقصرین دولتی است مال بدهید سیورسات بدهید . کدخدا هم پولی به عنوان آمارف بر عدهٔ نفوس هر ده تقسیم می‌کرد و می‌گرفت، قدری را خود بر می‌داشت قدری هم به رئیس سواران می‌داد (۱) .

(۱) شاید در «آخوژی و دفتر آن ده هم مرسوم شده و هر سال بگیرند . چنانچه در دهات کرمان هنوز پول چوب حاکم و پول بی ادبی که در چند سال قبل اتفاق افتاده است می‌گیرند اگر چه علاء‌الملک در زمان حکومت خود پول چوب را موقوف کرد . چنانچه نقل کنند زمانی که علاء‌الملک به طرف بلوچستان مسافرت کرد در منزل اول که ماهان است حاکم ماهان عرض کرد قبض پول چوب را مرحمت فرمائید، پول هم حاضر است . علاء‌الملک استعمال از کیفیت کرد . مذکور داشت در سابق که حاکم می‌رفت به بلوچستان آنچه چوب برای سیاست و زدن مفصل لازم بوده است از ماهان می‌گرفت و مال هم که آنها را حمل کند نیز به مردم حواله می‌دادند یکی از حکام برای سهولت و همراهی از رعایا این چوب را تبدیل و تسعیر نموده در سال دوپست تومان مثلاً پول چوب را می‌گرفت و قبض می‌داد ، حاکم هم از خود می‌داد، بعد به مرور ایام بر رعایای ماهان توزیع می‌نمود . حالا هم من پول را حاضر کرده‌ام قبض بدهید تا پول را داده بعد از رعایا می‌گیرم . علاء‌الملک این بدعت را موقوف و نسخ نمود .

اما پول بی ادبی آن بود که روزی یک نفر از کدخدایان یکی از دهات در نزد حاکم نشسته بود غفلة بادی از او صادر شده است ، حاکم حکم کرده بود که ریش سفید کدخدا را ببرند . کدخدا ریش خود را به مبلغ هفتاد یا هشتاد تومان خریده پس از آن سال، در سال دیگر این مبلغ را از رعایای ده گرفته و این مبلغ به اسم پول بی ادبی هر بقیه حاشیه در صفحه بعد